

# نظم و بی‌نظمی / پرونده

## شکل‌های متفاوت، نظم‌های بسیار

♦ بحث آزاد ♦

پاره‌گفته‌ها شکل می‌گیرد، می‌تواند بیادگر نظم باشد که برای نخستین بار تعریف می‌شود و نمایانگر رفتاری که نشان می‌دهد: «اجرا» نظم و بی‌نظمی است؛ چرا که اجزایی دیگر، تعریفی دیگر و نظم دیگری است.

[هر شعر دارای ساختاری ست و هر واحد از آن نیز بر قاعده‌ای. مجموع این قاعده‌ها سازنده قاعده اصلی یا ساختار است. به این اعتبار، هیچ سطر یا واحدی از متن شعر به خودی خود نمی‌تواند بیان‌کننده خواست شخص شاعر باشد. بلکه نشان‌دهنده بخشی از خواست‌های متن شعر است. پس هر شعر بیان‌کننده ظاهری است از واحدی وابسته به یکدیگر، رابطه هر واحد با واحد دیگر، قاعده و عملی در محدوده نظم ساختاری متن محسوب می‌گردد. اما همه این قاعده‌ها دارای ارزش همسان نیستند، بلکه برخی از آنها از اهمیت بیشتری برخوردارند و نقش «عنصر مسلط» را ایفا می‌کنند و پدیدآورنده قواعد ارزش‌گذاری متن شعر اند]

آنچه از این دیدگاه ساختارگرا درمی‌یابیم، بیادگر این امر است که «ساختار» نسبت به «شعر» امری اولی یا ثانوی نیست، بلکه وجودی توانمان و همزمان با آن است. این گذشته، «نظم» هر شعر توسط خود آن شعر تعریف می‌شود نه به وسیله یک کلان‌تعریف قبلی. این نظم بر اثر «عشنتی» پدید می‌آید و مؤلف محور هم نیست، حتی آنچه «عنصر مسلط» نامیده می‌شود، به دلیل اهمیت و اعتباری است که از خود متن حاصل شده است و محصول نگاه‌نظم‌دهنده مؤلف نیست.

باین توضیح روشن می‌شود که گفتن شعر رسمی، و خلاف ادعا، ساختارگرا نیست و نظم دلخواه‌اش، نظم ساختاری نیست؛ نظم قلبی و کلیشه‌ای است که نسبت به خود شعر امری اولی محسوب می‌شود و بیشتر به دنبال تکرار یک قلب در کارهای یک شاعر و مجموعه‌ای از روابط قبلاً پذیرفته شده در شعر به طور کلی است. به بیان دیگر در این گفتار، عنصر مسلط خود شاعر است و نظم دلخواه او نیز نظم برآمده از «عشنتی» است. آنچه بیان می‌شود، تفسیر می‌گردد، اما قواعد و قوانین ثابت‌اند. بیانی، جانشین بیان دیگر می‌شود. بدون این که قرار دادهای جدید

هرج و مرج، آشفتگی و بی‌نظمی، مفاهیم مبتنی در دستگاه معنائی ساختاری زبان فارسی نیستند. بی‌نسبت دادن آنها به آنچه متن پیش روی شما، «گفتن شعرهای متفاوت» می‌نماید، آن‌هم از سوی «گفتن شعر رسمی» بیادگر دید و نگاه‌منفی شعر رایج و مسلط بر نهادهای ادبی، به «لایوژگی» آنها در یک‌ساز شعرهای متفاوت است؛ لایوژگی‌هایی که می‌توانند هر شعر را به یک طرز غیر قابل پیش‌بینی تبدیل کنند. شناخت و آگاهی قلبی نسبت به لایوژگی‌هایی که در دستمای خاصی از متون شعر مثل شعرهای رسمی تکرار می‌شوند، مجموعه آنها را به مثابه «عناصر نظم‌دهنده» یا شعر به‌شمار می‌آورد. بدیهی است وجود پیش‌فرض و بلور به آن و نیز تکراری بودن یک سری ویژگی ثابت، به‌جای حرکت به سمت پدید آوردن نظم‌های تازه و متمایز که اساساً کسر است، به سمت «تقالب» و «کلیشه» کشیده خواهد شد. در این بین به نظر می‌رسد، «گفتن شعر رسمی» محافظه‌کارانه‌تر از چیزهایی دفاع می‌کند و از آنها معیار ارزش و در یک دیدگاه کلی نگر معیار ارزش‌گذاری می‌سازد که خود فاقد آنهاست. از سوی دیگر شعر رسمی اعتدالی به امکان «اجرا»‌هایی بسیار از «مفاهیم» در متن شعر هاندان در به‌همین دلیل در مواجهه با مفاهیمی که بار مبتنی در دستگاه معنائی ساختاری اش ندارد دچار مشکلات مسلط‌دار می‌شود و برای خروج از آنها، بدون این که اساساً به آن حدود وارد شده باشد، به تفرق و انکسار این مفاهیم اکتفا می‌کند. در حالی که «اجرا» به شعرهای متفاوت و متمایز حتی نسبت به یکدیگر امکان پدید آوردن ارتباطات در یک متن را، حتی بر اساس «بی‌ارتباطی» به‌این‌نیز می‌دهد.

اکنون بر وی وضوح بیشتر آنچه بیان شد، متن پیش روی شما به‌یوستی از تعریف‌ها و توضیح‌هایی را که هر یک به‌نوعی و از زاویه‌ای به مفاهیمی مثل «ساختار» (شکل) و «نظم» می‌پردازند به‌صورت گسته‌مورد بررسی قرار می‌دهد تا میزان پای‌بندی شعر رسمی را به نظم و ساختار و میزان فراروی شعرهای متفاوت را از این مفاهیم تا حد امکان نشان دهد. این پیوست گسته که راسل «عشنتی»

در متن شعر منقذ شعر

شعرهای متفاوت هزار دیدگاه ساختار را نظم مورد سازش فرا می رود، چرا که متعلق به گفتنی هستند که به آنها مولف محور نیست، بلکه «انتشار» و «تألیف» متن شعر را هم نمی پذیرد. قراردادهای که در اثر هنشینی شکل گرفته اند، فقط یا اگر ارتباط مؤلفه های گفتاری شعر نیستند، بلکه نمایانگر ارتباط بین مؤلفه های رفتاری و بین رفتار و گفتار در متن شعر هم هستند. پس هر خواسته متن شعر که در گفتاریان می شود، ممکن است بر رفتارناقص گردد. بدین ترتیب اقتدار متن و آنچه می خواهد. توسط خردمن نادیده گرفته می شود. از گذشته به مجموع قراردادهای متن شعر از آنجا که چیزی جز زبان نیستند، نام خواندنی «مجموع می شوند و همان گونه که می دانیم هر امر خواندنی، برآیندی از متن و مخاطب، خواننده است. هر خواننده تنها بخشی از روابط موجود در متن را می خواند و در هر بار خواندن نیز، به دلیل تغییر نخبیت های خواننده، فرآیندهای معنایی هم صورت می گیرد. به این ترتیب قراردادهای متن هر شعر در هر بار خواندن دچار فرآیند معنایی می شوند و به یک قاعده خاص در نمی آیند. با پدید آمدن چنین وضعیتی، همیشه این امکان هست که «عنصر مسلط» در اثر کشف روابط رفتاری پنهان مانده در متن شعر، تسلط خود را از دست بدهد، باز دست رفتن این تسلط، مسلماً قواعد ارزش گذاری متن شعر نیز دگرگون می شوند.

[یکی از واحدهای نظم دهنده در ساختار هر شعر، موسیقی و آه و بافت آوایی حاصل از آن است. هنشینی کلمه های هر شعر بر این اساس، به هر کلمه، شخص ویژگی یگانه می می بخشد. تکرارهای موسیقایی زبان شعر، وزن، قافیه، ریتم و نوع تکرار آوایی، با نظم دهی خود، کلمه یا کلمه های را در متن شعر مشخص می کنند. این ویژگی را با اجزای از بار معنایی و کاربرد روزمره آن کلمه یا کلمه ها همراست. نظم و هنشینی کلمه ها بر اساس موسیقی زبان در شعر بیان کنند. این حقیقت است که کلمه ها در شعر به واژه ای جز و این دلالت ندارند و همین مسئله است که کلام شعر آشنای زبانی می کند]

بدینش نظم موسیقایی شعر از سوز دیدگاه ساختارگر، امکان شکل گرفتن شعرهای با معنای غریبه را فراهم می کند؛ چرا که هنشینی کلمه ها بر اساس دستور زبان صورت نمی گیرد، بلکه موسیقی زبان نیز محور برای هنشینی کلمه ها می شود و به طور طبیعی محور معنایی را نیز تحت تأثیر قرار خواهد داد.

گفتار شعر رسمی در حال حاضر، همیشه به شکل دهنی تشبیه شده موسیقی باقی بند نیست و این امر می تواند برای این گفتار شعری یک فراروی تلقی گردد؛ چرا که گذر از تقابل «نثر» و «نظم» را ممکن می سازد. ولی خود این مسأله به تنهایی برای رسیدن به حدودی دیگر کافی نیست. آنچه «نثر» نامیده شده، اگر به اعتبار سوز وزن عروضی باشد، بیایگر وجود بی نظمی نیست، چرا که نظم هنشینی کلمه ها برخوردار است. به هر حال باور به این امر شاید که در نثر، هدف انتقال یک معنای خاص است. هم با نثری مواجه شدیم که چنین کار کردی ندارند و هم با نظم های عروضی که خواستارند چنین کار کردی داشته باشند. موسیقی عروضی در گفتار شعر کلاسیک فارسی قافیه، بوده که عنصر مسلط نیز تلقی می شد و بیشتر یک نثر کلامی از موسیقی زبان است و می توان آن را دستور زبان موسیقایی شعر کلاسیک نیز نامید. پس شعر کلاسیک فارسی نوعی محور هنشینی داشته که همراهِ عمل کرده اند. محور هنشینی معنایی و محور هنشینی موسیقایی، و همان گونه که

می دانیم، محور هنشینی موسیقایی حتی ترتیب هنشینی معنایی کلمات را تغییر می داد و در بسیاری از موارد نیز، صورت ظاهری کلمه را هم دگرگون می کرده و به همین اعتبار عنصر مسلط بوده است.

گفتار شعر رسمی، شعر سلط بر نهادهای ادبی، عنصر مسلط عروضی را در شعر نپذیرفت و همین دلیل از سوی شعر کلاسیک مهم، به می ظلمی و حتی بی معنایی شد. اکنون گفتار شعرهای منقذ، به خاطر پذیرفتن قانون ها و دستورهای آوایی به عنصر مسلط، ایجاد قراردادهای زبانی در متن شعر نیز بیش از یک قرارداد آوایی از مرزهای که بر اساس یک تعریف قطعی تلقی شده، باریک نام مشخص شده و در تقابل باهم قرار گرفته اند. به برهم زدن نظم شعر، از سوی شعر رسمی منتهی می شود.

شعرهای منقذات بر این نکته آگاهند که موسیقی زبان از خویشیان تکرار پذیر است، چرا که تعداد حروف و صداها ثابت است و همه کلمه ها از ترکیب و گزینش آنها شکل می گیرند؛ پس تکرار در حروف و صداها و ریتم جعلی از همشیرها، حروف و صداها را با کلمه ها - اجتناب ناپذیر است. از سوی دیگر برای فرار از دستور موسیقایی زبان شعر، عروضی شعرهای منقذات، با قراردادهای مختلف در یک شعر، با مضامین، اجزای موسیقایی ارائه می کنند و رفتارهایی از آن میفایند را نمایان می کنند که از تسلط محور هنشینی معنایی در سطح گفتار شعر جلوگیری می کند. در حقیقت آنچه بی نظمی خواننده می شود، وجود نظم های گوناگون و بسیاری است که از یک قافیه و نظم واحد پیروی نمی کنند، بلکه هر یک قراردادی مربوط به خود دارند. چنین وضعیتی است که به گفتار شعرهای منقذات امکان می دهد تا از تقابل دو گانه ای مثل شعر نثر با نظم نثر یا هر دو مورد این چنین تلقی شدنی، فرار رود و آزادانه بر مرزهای که بنیادهای قافیه و نظم آوایی تعیین شده است، گذر کند.

**[تفاوت دلالت معنایی هر شعر، شکل آن شعر است که ساختاری اورژانسی و دگرگون پذیر دارد. پس تعبیری در زبانی که شعر در آن شکل گرفته است، بیرون تغییر در دلالت های معنایی شعر محسوب می شود. پذیرفتن نیستن بار این روش شعر فقط در بیان یگانه ای که شکل گرفته و خود دارد و بیرون از این شکل نمی توان برای**



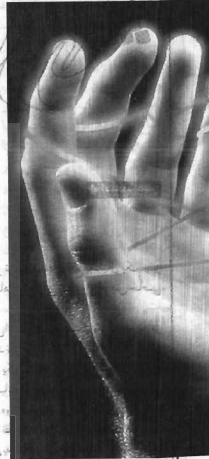
آن معنای تصور کرد و با معنای آن شکل شعر جدا کرد!

دیدگاه ساختارگر معنای بیرون شکل شعر نمی داند و تفکیک آن از زبان و شکل هر شعر را هم نمی پذیرد. این دو حالی است که گفتار شعر رسمی که خود را ساختارگر می خواند، همواره به دنبال معنای بیرون از شکل شعر، شکل متن شعر می گردد و آن را بازنمایی اموری بیرون از متن شعر تلقی می نماید و همین سلب باعث گردیده که در نسبت بین معنا و شکل معتقد به تعدد و نثر گردد. از طرفی دیدگاه ساختارگر، شکل شعر را امری خودبسته می داند و شکلی ثابت و غیر قابل

تغییر و متغیر در ابعادهای آن قرار می دهد و این همان چیزی است که متن پیش روی شما، شکل متن شعر می نماید. پس دیدگاه ساختارگر محدودیت هر شعر را فقط بر اساس فرآیندی که مؤلف شاعر برای ابتدا و انتهای آن در نظر گرفته می پذیرد. همی نظم پیشنهادی مؤلف برای هدایت متن شعر را با استقلال آن ها از هم، پذیرفته می شود. هر تغییر در چگونگی بیان شعر و حتی در طریقتی آن، از آن جا که نظم موجود را به هم می زند، ناچار با دستهای معنایی این نظم و ادراک گوی خواهد کرد پس مؤلف و اقتدار خود متن نیز که با وجود نظم ساختارگراست باید حفظ شود.

لذا چنانچه یکی از ادبای معنایی به صورتی است که به بیان کرد، شکلی نشده می دهد؛ به تعبیری بیشتر گفته ها (معانی) با کمترین کلمات را توصیه می کند. اما ناگفته نماند که این ادبای معنایی برای هر شعر بی منجز به نادیده گرفتن دیگر امکانات و ابراهای زبانی نمی شود. هنگامی که متن شعر، رفتارهای غیر از بیان گریزانه می کند، به طور بنیادین کارکرد اجزاء و نظم و فرم آن مختل می شود. گفتار شعر رسمی از آن جا که یک معنای قطعی و بیرونی را هدف خود قرار داده و شعر را وسیله بیان آن می داند، چگونگی بیان را بر اساس منطق می کند و وطنی آن در همه شعرها، چگونگی بیان را تغییر می دهد و با این عمل شکل متن شعر و نظم همراهی و برآمده از آن عوض می کند و سعی می نماید دستهای معنایی شعر را به آن معنای قطعی و بیرونی نزدیک نماید و در این مورد به نظم های بندگی، یا ساختارگرایی، به رغم آنچه می گوید متقاعد می گردد.

گفتار شعرهای متفاوت نیز هر تغییری در نظم شکل متن را، باعث تغییر در



در یافت هلی معنایی می داند. اما شکل متن را حاصل یک نظم خاص نمی داند، بلکه برآیندی از نظم های قراردادی گوناگون و همبسته شده در متن می داند. از سوی دیگر این گفتار برای هر شعر، شکل های آن بسیاری نیز قابل است که ضمن حفظ استقلال و خودمختاری آن، متن شعر را با ارتباط با متن های دیگر نمی بیند.

تکاملی که باید از یاد برد این است که گفتار شعرهای متفاوت، حدود متن را بر اساس نظم قراردادی مؤلف، شاعر تعیین نمی کند. بلکه این سلبه را از طریق بنفوذ ادبیستی متن شعر که برآیندی از گفتار و رفتارهای متن است توضیح می دهد. از این رو آنچه شکل متن می خوانیم، هر چند همه نظم های قراردادی موجود در متن است. همواره این امکان را دارد که نمایانگر رفتارهایی از شعرهایی باشد که خواست مؤلف آنها از هم تفکیک کرده است. اما خواهی هر چه می بین، آنها را بیوسه می کند. با گسترش حدود متن، از یک شعر به متن های دیگر، معنای نیز گسترده و دیگرگون می شوند و حتی آن نظم مجموع شده و برآمده از همبستگی متن تغییر می کند. از این گذشته نظم متن خوددستی آن و هر آنچه در هم، با هلی به متن شعر نیست می دهد. همه اموری زبانی، خواندنی، بیوسه و تفکیک با هم را هم هستند. به این اعتبار شکل های آنی هر شعر که می تواند نظم های آنی آن نیز فراتر شود از آنچه شکل متن - با فرض مشخص بودن حدود متن - و شکل های فرامشی، دسته ها و آگاهی های است. شکل آنی هر شعر در هر بار خوانش، نمایانگر نظم است که هر یک دیگرگون می شود و اساس نظم تلقی می گردد و به نام دلخواه هر یک از خوانندگان، بلکه آنچه متن و نظم هلی موجود در آن به هر یک از خوانندگان اجازه می دهد و آنچه خوانندگی از مجموع گفتار و رفتارهای متن، برناشت می کند. مجموعه این نظم های شکل می دهد. هر شعر می تواند محل تلاقی نظم های متفاوتی باشد. نظم هلی که حضور هر یک در متن شعر، از وی محدود و گسترده در دیگر نظم ها خواهد داشت. و تأثیر هم زمان آنها هم، شعر را به «امری غریبه» تبدیل می کند. غریبه به این دلیل که شعر از همبستگی کلمه های که به یکدیگر و به این همبستگی معنایی می دهد. شکل گرفته و محور این همبستگی همواره یکسان نیست. ممکن است قراردادی نظم دهند، معنایی، موسیقایی، و نوشتاری و حتی تصادفی دلیل این امر باشد. پس هر سطح از شعر می تواند نمایانگر چندین محور همبستگی برای کلیه هلی باشد. اصافه را آنچه در گفتار شعر به آن می پردازد، ساختار رفتارهای متفاوت و متعدد زبانی و معنایی بسیار نیز باشد. به این ترتیب، شعر محل مواجهه با «زبان» و تلاش برای کشف امکانات بی پایان آن است.

امکانی که در اثر تأثیر نظم های گوناگون بر یکدیگر و دیگرگون شدن این نظم ها در این خوانندگی شکل عوض می کند. نظمی که هر کس در شعر انتظارش را می کشد، اتفاق می افتد و در عوض با نظم های روبرو می گردد که غیر منتظرانه. شعرهای متفاوت، منحصر به فر هستند. پس نظم آنها نیز، نمی تواند تابع نظم معیار و هنجاری نظم، یعنی حاکم بر زبان ادبی و با نظم زبان رایج محاوره باشد. قانون در نداشتن و بیرون از نظم هلی پذیرفته شده، حرکت می کنند. اما می توانند سازنده هر قراردادی باشند و از هر محدودی عبور نمایند و همه آن گفته ها تا دیگر این امر است که نمودی بی هلی کلی و مشترک در این شعرها، هر یک از آنها را بدل به یک دایره غیر قابل پیش بینی می کند. است. مسأله ای که بارها فراتر از قابل نظم / بی نظمی قرار می گیرد. ■

در این مقاله به بررسی رابطه بین نظم و معنا در شعر پرداخته شد. در ادامه به بررسی رابطه بین نظم و معنا در شعر پرداخته شد.